

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۵)

روش‌های ضد تاریخی خاطرات منتظری،

در تحریف تاریخ انقلاب اسلامی

دکتر سید حمید روحانی^۱

تاریخ، آینه عبرت اعمال انسان‌ها و چشم‌انداز تقابل دو جریان تاریخی است؛
- امامان راستین یعنی رهبران و هادیان بشر به سوی رستگاری، سعادت، امنیت و آزادی
- امامان دروغین یعنی رهبران شرارت، ظلم، جنایت و اسارت انسان‌ها.^۲
با وجودی که این دو خط تاریخی برجسته‌ترین خطوطی است که بسیاری از رخداد‌های
تاریخی را معنا می‌کند اما همیشه آنهایی که مروج شرارت، ظلم، جنایت، اسارت و گمراهی

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. قرآن در خصوص این دو جریان آیاتی دارد از جمله: وجعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا (سجده: ۲۴)، وجعلناهم ائمه
یدعون الی النار (قصص: ۴۱).

انسان‌ها در تاریخ بوده‌اند، بیش از بقیه دم از آزادی، حقوق انسان‌ها، امنیت و سعادت زده‌اند و از آن طرف کسانی که پیوسته به یاد خدا و در خدمت خلق خدا قرار داشته و رضای خدا را بر منافع شخصی و گروهی خود ترجیح داده‌اند از آزادی، حقوق انسان‌ها، مبارزه و خدمت به خلق کمتر دم زده‌اند و بیشتر عمل کرده‌اند.

اگر به دنبال مصداق این دو جریان تاریخی در تحولات دوران معاصر بگردیم، به نمونه‌های زیادی برخورد خواهیم کرد. نمونه‌هایی که در رأس استبداد و اختناق، شعار آزادی و در اوج فساد، شعار اصلاحات و در عمق تقلید و تعطیلی عقل، شعار علم و معرفت سرمی‌دادند. از آن طرف چهره‌های گران‌قدری را داریم که تمام حیات آنها در دفاع از حقوق و آرمان‌های مردمی و خدمت به انسان‌ها سپری شد اما کمتر دم از مردم و مردم‌سالاری زدند.

آنهایی که با سیره امام خمینی(س) آشنا هستند، می‌دانند که امام از روزی که نهضت را آغاز کرد تا روزی که دیده از جهان فروبست، هیچ‌گاه شعار مردم‌سالاری نداد لیکن پیوسته به یاد مردم بود، به اندیشه‌های مردم بها می‌داد، آرمان‌های مردمی را پی

**تاریخ به ما آموخته است که راه مردم
با منافع گروهی و شخصی، تضادی
سازش ناپذیر دارد.**

می‌گرفت، با مردم یک رنگ و هم‌سنگ بود، مردم را محرم راز می‌دانست، آرمان‌های مردمی را پاس می‌داشت، همیشه کوشش داشت که گفت و شنودها و پیک و پیام‌هایی را که میان علما و هیأت حاکمه جابر رد و بدل می‌شود، با مردم در میان بگذارد، در ایران و عراق از دیدار خصوصی با مقامات دولتی خودداری می‌کرد و نمایندگان دولت را در جمع مردم به حضور می‌پذیرفت. به دنبال آغاز نهضت اسلامی در نخستین گام دستور داد نامه‌ها و تلگرام‌هایی را که میان علما و رژیم شاه رد و بدل می‌شود، به چاپ برسد و در دسترس مردم قرار گیرد. از گویندگان اسلامی و سخنوران روحانی خواست که در سنگر منابر واقعیت‌ها را برای مردم روشن کنند و آگاهی توده‌ها را بالا ببرند. خود نیز در هر فرصتی با مردم سخن گفت و با

روشنگری‌های خود ملت را به صحنه کشانید و نهضتی مردمی پدید آورد و با یاری و همراهی مردم آن را رهبری کرد و تداوم بخشید. آنگاه که از زندان شاه رهایی یافت (۱۶ فروردین ۱۳۴۳) مسائلی را که در زندان میان او و مقامات دولتی گذشته بود، برای ملت بازگو کرد و آنان را در جریان گفتگوهای دوران زندان قرار داد. در دو سخنرانی ۲۱ فروردین و ۲۶ فروردین ۴۳، بخشی از سخنرانی خود را به مطالبی که در زندان میان او و مقامات دولتی رد و بدل شده بود اختصاص داد. نکته در خور توجه آنکه در شرح و بیان گفت و شنود زندان، دقت داشت آنچه را که در زندان به مقامات گفته است، دقیقاً بازگو کند و مطالب کم و زیاد نشود. در سخنرانی ۲۶ فروردین ۴۳، آنگاه که جمله‌ای را که در زندان نگفته بود، ناخواسته بر زبان آورد، بی‌درنگ به اصلاح آن پرداخت و صریحاً اعلام کرد که این جمله را در زندان نگفته است که عمق راستی، درستی و صداقت او را با مردم می‌نمایاند. متن آن فراز از سخنان امام را در پی می‌آوریم:

...آمد گفت به من که خب، آن دولت با شما چه بود و چه کرد... ما متأسفیم، خب آنکه رفت بحمدالله. حالا یک دولتی آمده است که این اشخاصش بسیارشان، پدرانشان روحانی بوده‌اند و متدینند... گفتم که آقا! نه ما دشمنی با آن دولت داشتیم و نه عقد اخوتی با شما خواندیم، ما به اعمالتان نگاه می‌کنیم... اگر اعمال شما تکرار اعمال آنهاست همان‌طور که با او مخالف بودیم و هستیم الی یوم القیامه و رویشان سیاه شد تا آخر، شما هم آن جور خواهید شد، ما همانیم و مخالفت می‌کنیم و اگر چنانچه رویه را تغییر بدهید ... خاضع بشوید نسبت به احکام شرع، تصویب‌نامه‌های باطل را - آنهاپی که مخالف احکام شرع است - لغو کنید، خضوع کنید نسبت به احکام شرع. البته این تصویب‌نامه‌ها را لغو کنید اینجا می‌گویم، آنجا گفتم خاضع بشوید برای احکام شرع...^۱

امام، افزون بر آنکه شخصا با مردم صفا و صداقت داشت و با آنان با راستی و درستی برخورد می‌کرد، در نوشته‌های دیگران نیز اگر در مورد او و خاندانش کوچک‌ترین نکته،

اغراق آمیزی می‌دید، آن را اصلاح می‌کرد و به نویسنده تذکر می‌داد که از هرگونه ستایش و نکوهش اغراق آمیز خودداری ورزد. چنان که در مقدمه کتاب نهضت امام آورده‌ام، این کتاب را پیش از چاپ نزد ایشان بردم، به رغم نداشتن فرصت، بخش‌هایی از آن را مورد مطالعه قرار داد و روی نکته‌هایی انگشت گذاشت که از ریزی بی‌نی و وارستگی روحی و اخلاقی او نشان دارد. در کتاب یاد شده در بخش زندگینامه آمده بود: «... مادر امام خمینی، بانو هاجر، زنی دانا و روشن ضمیر...»، امام روی «دانا و روشن ضمیر» خط کشید و بدین‌گونه از این نگارنده خرده گرفت که از کجا می‌دانید بانویی که سده‌ای پیش در یکی از روستاهای ایران می‌زیسته است «دانا و روشن ضمیر» بوده است؟! درباره دوران کودکی امام آورده بودم: «...امام خمینی در همان اوان کودکی شوق و علاقه فراوانی به تحصیل علم و دانش داشت...» امام روی واژه

«فراوان» خط کشید و بدین‌گونه نگارنده را به دقت نظر و دوری‌گزینی از گزاره‌گویی حتی در حد ناچیز فراخواند و بارها نیز به صورت کتبی و شفاهی به نگارنده یاد آوری کرد که «...مبالغه صحیح نیست، باید مطالب چنان که بوده است، نوشته شود...»!

آنهایی که با سیره امام خمینی(س) آشنا هستند، می‌دانند که امام از روزی که نهضت را آغاز کرد تا روزی که دیده از جهان فروبست، هیچ‌گاه شعار مردم‌سالاری نداد لیکن پیوسته به یاد مردم بود، به اندیشه‌های مردم بها می‌داد، آرمان‌های مردمی را پی می‌گرفت، با مردم یک‌رنگ و هم‌سنگ بود، مردم را محرم راز می‌دانست.

این راه، روش و منش رهبری است که از خود رسته و به خدا پیوسته است، بندهای نفسانی و شیطانی را از هم گسسته و از کیش شخصیت رهیده است، برای خدا سخن می‌گوید و برای او قلم می‌زند و در راه رضای او گام برمی‌دارد و در زمره رهبرانی

است که خداوند در وصف آنان آورده است: «از آنها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند». در برابر این‌گونه امامان و رهبران راستین، مدعیان دروغین پیشوایی، خودپرستان سست پایه و بی‌مایه ایستاده‌اند که راهشان از مردم جداست، از کیش شخصیت نرهمیده‌اند، در هر قلمی و قدمی که بر می‌دارند خود را می‌بینند، به خود می‌اندیشند، خود را می‌ستایند، از مردم سخن می‌گویند لیکن به باند و اطرافیان خود ارج می‌نهند و در راه دفاع از نزدیکان، وابستگان، اطرافیان و در یک کلام باند خود، قیصریه را به آتش می‌کشند، با مردم با راستی و درستی سخن نمی‌گویند و از مردم در راه منافع شخصی و گروهی بهره‌برداری می‌کنند، اگر علم دارند، حکمت و بصیرت ندارند اهل خرد نیستند و علم آنان با جهل آمیخته است. به گفته شهید مطهری:

عالمند ولی جاهلند، عالمند به معنی اینکه فراگرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یادگرفته‌اند اما ذهنشان یک انبار بیشتر نیست... در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است، عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، جاهل کسی است که این قدرت را ندارد... این جور اشخاص از نظر اسلام جاهلند، یعنی عقلشان را کد است، ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش را کدست... عقل را باید با علم توأم کرد...^۱

علم و دانشی که با عقل و خرد آمیخته نباشد نه تنها صاحبان دانش را سودی نمی‌بخشد، بلکه مایه تباهی و روسیاهی آنان می‌شود و آنان را آلت دست شیادانی می‌سازد که به نام «اطرافی» گرد آنان را می‌گیرند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست آنان و به نام آنان اجرا می‌کنند و آنان را به گروه‌گرایی می‌کشانند و تاریخ به ما آموخته است که راه مردم با منافع گروهی و شخصی، تضادی سازش ناپذیر دارد، آنان که در ورطه گروه‌گرایی افتادند، هیچ‌گاه به یاد مردم نیستند و با مردم نمی‌توانند همراه و همراز باشند. تاریخ دوران معاصر گواه صادق این ادعاست. جریانات بی‌ریشه و فاقد اندیشه که زیر پوشش الفاظ فریبنده‌ای چون

«روشنفکر» در کشور ما در دویست سال اخیر بازیگر صحنه بودند، هیچ‌گاه با آرمان‌های مردمی همراه و همگام نشدند، از مردم شناخت درستی به دست نیاوردند، راه مردم را برنمی‌تابیدند، زبان مردم را در نمی‌یافتند، به آرمان‌های مردمی نیندیشیدند و پیوسته راهشان از مردم جدا بود. چون گرفتار منافع شخصی و گروهی خود بودند و اگر در مقاطعی روی حساب‌هایی با مردم همراهی نشان دادند و در صف ملت‌ها ایستادند، تداوم نداشت. دیری نپایید که در میانه راه، مردم را تنها گذاشته و راه خود را از مردم جدا کردند و رویاروی مردم ایستادند. نمونه آن را در نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و انقلاب اسلامی ایران دیدیم و در آینده نیز خواهیم دید که در این فرگرد مجال بررسی آن نباشد.

از شگردهای مدعیان دروغین پیشوایی برای رویارویی با رهبران راستین، دروغ‌پردازی و فریب‌کاری می‌باشد که از آن در راه رویارویی با حرکت‌های خروشان مردمی بهره‌برداری‌های فراوان می‌شود. عناصر منفعت‌طلب و گروه‌گرا آنگاه که حرکت‌های اجتماعی جامعه را با نیازهای شخصی، نفسانی و منافع گروهی خود ناسازگار می‌بینند، بی‌درنگ با شعارهای جذابی چون «مردم‌سالاری»، «قانون‌مداری»، «آزادی‌خواهی»، «عدالت‌گستری»، «اصلاح‌طلبی»، «اصلاح‌اندیشی»، «حقوق بشر» و... به رویارویی با حرکت‌های مردمی برمی‌خیزند و در راه در هم شکستن آن، از هیچ اقدامی پروا نمی‌کنند و می‌کوشند که راه ملت‌ها و در واقع راه خدا را بی‌رهرو سازند.

دروغ‌پردازی، تحریف حقایق و وارونه‌نویسی رخدادهای تاریخی از بزرگ‌ترین و برنده‌ترین حربه‌های دیرینه مخالفان در جنبش‌های دینی و مردمی و پیروان منافع شخصی و گروهی در درازای تاریخ است.

در این روش رخدادهای تاریخی به گونه‌ای تعریف و تحلیل می‌شوند که از صدر و سیاق آن معانی‌ای استخراج می‌شود که در نهایت مبین اثرات همان جریان در همه رخدادهای مؤثر تاریخ آن دوره قلمداد شود.

این حقیقت دارد که آنهایی که تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند خیانت آنها به استقلال و آزادی یک ملت به مراتب بیشتر از کسانی است که با زور و استبداد بر ملتی فرمانروایی می‌کنند. اختناقی که تحریف‌گران تاریخ به وجود می‌آورند، سیاه‌تر از اختناقی است که مستبدین تاریخ ایجاد می‌کنند. زیرا در استبداد سیاسی جسم یک ملت به بند کشیده می‌شود اما در تحریف تاریخ روح یک ملت به اسارت گرفته می‌شود.

تحریف‌گران تاریخ با احساسات و عقل جامعه بازی می‌کنند و از اینکه جامعه را از بنیادهای عاطفی و عقلی تهی می‌کنند، به خود می‌بالند.

خاطرات منسوب به آقای منتظری در بهره‌گیری از این روش ضد تاریخی در دوران معاصر در نوع خود بی‌نظیر است. اگر چه ممکن است همه کسانی که این خاطرات را مطالعه کرده‌اند به ماهیت ضد تاریخی بودن آن واقف نگردند، اما آنهایی که در تحولات پنجاه ساله اخیر ایران دستی داشته و خود از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع آن بوده‌اند به درستی اذعان دارند که در لابلای این خاطرات، رخدادهای راست و دروغ به گونه‌ای درهم تنیده شده است که به ندرت در سنت خاطره نویسی دوران معاصر ایران سابقه داشته است.

این نشان می‌دهد که تنظیم کنندگان این خاطرات در حرفه خود تبحر کافی داشته و به روش‌های تحریف تاریخ نیز کاملاً واقف بودند.

در شماره‌های پیشین فصلنامه، بالغ بر ۲۴ نمونه از مصادیق عینی تحریف رخدادهای تاریخ انقلاب اسلامی را در خاطرات منسوب به آقای منتظری بازگو کردیم و دلایل و شواهدی را در رد و نادرستی آن ارائه دادیم.

شهید مطهری: در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است، عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، جاهل کسی است که این قدرت را ندارد.

اکنون نمونه‌های دیگری از این تحریفات را پی می‌گیریم:

۲۵. چنان که در شماره سوم فصلنامه یادآوری شد از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است:

...اعلامیه‌هایی را که محمد در صحن مطهر پخش می‌کرد، در بین امضا کنندگان اسم من هم بود و چون محمد پسر من بود، در این ارتباط لابد من را مؤثر می‌دانستند...^۱
ما در آن بخش با دلایل متقن روشن کردیم اعلامیه‌ای را که شهید محمد منتظری و دیگر مبارزان روحانی در صحن مطهر توزیع کردند، اصولاً با امضای افراد نبود بلکه با امضای «حوزه علمیه قم» و با عنوان «اعلام خطر» منتشر شده بود، اکنون اسنادی را که در تأیید دلایل ما می‌باشد و از اسناد ساواک به دست آمده است در پی می‌آوریم؛ یکی از این اسناد به اصطلاح «شرف عرضی» است که مقامات به شخص شاه گزارش می‌کردند:



مفتخراً به شرف عرض همایونی
می‌رساند: طبق اطلاعاتی که به ساواک
واصل گردیده بود عده‌ای از روحانیون
افراطی و طرفداران آیت‌الله خمینی قصد
داشتند به هنگام تحویل سال اقدام به
پخش اعلامیه در شهرستان قم بنمایند.
با مراقبت‌هایی که در این باره به عمل
آمد پنج نفر از طلاب به اسامی:

۱. علی دهخدا
۲. یزدان امینی
۳. سید قاسم داود الموسوی

۴. حمید مددی

۵. محمدعلی منتظری

حین پخش اعلامیه‌ای تحت عنوان «اعلام خطر» در صحن مطهر حضرت معصومه توسط مأمورین انتظامی دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفتند و متعاقبا چهار نفر از روحانیون به اسامی:

۱. شیخ حسینعلی منتظری

۲. علی حجتی کرمانی

۳. عبدالرحیم ربانی شیرازی

۴. احمد بیگدلی آذری

که در مظان تهیه اعلامیه مورد بحث قرار گرفته و سه نفر از آنان دارای درجه اجتهاد بوده و در حوزه علمیه قم به کار تدریس اشتغال دارند دستگیر می‌شوند...

سند دوم گزارش ساواک است که در آن به صراحت آمده است: «اعلامیه پلی‌کیپی شده تحت عنوان اعلام خطر و به امضای حوزه علمیه

قم می‌باشد. متن آن چنین است:

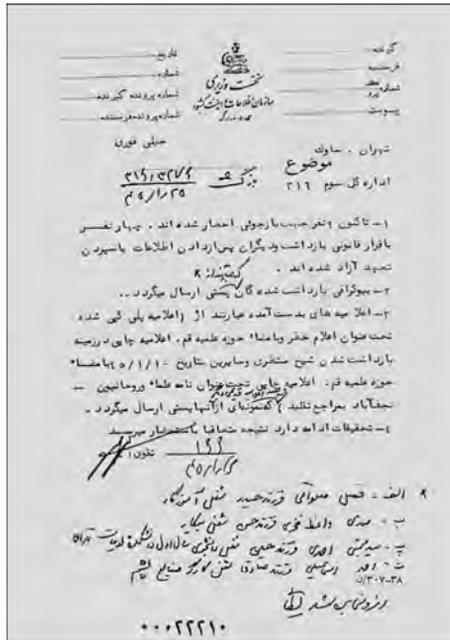
تهران، ساواک

اداره کل سوم ۳۱۶ بازگشت ۳۱۶/۳۲۷۶
۴۵/۱/۲۵

۱. تا کنون ۹ نفر جهت بازجویی احضار شده‌اند. چهار نفر با قرار قانونی بازداشت و دیگران پس از دادن اطلاعات با سپردن تعهد آزاد شده‌اند.

۲. بیوگرافی بازداشت شدگان، پستی ارسال می‌گردد.

۳. اعلامیه‌های به دست آمده عبارتند از (اعلامیه پلی‌کیپی شده تحت عنوان اعلام



خطر و به امضای حوزه علمیه قم، اعلامیه چاپی در زمینه بازداشت شدن شیخ منتظری و سایرین به تاریخ ۴۵/۱/۱۰ به امضای حوزه علمیه قم، اعلامیه چاپی تحت عنوان نامه علما و روحانیون نجف آباد به مراجع تقلید و چند اعلامیه قدیمی دیگر که نمونه‌ای از آنها، پستی ارسال می‌گردد.

۴. تحقیقات ادامه دارد. نتیجه متعاقبا به استحضار می‌رسد.

تقوی $\frac{۱۶۶}{۴۵/۱/۱۶}$

[اسامی بازداشت شدگان]

الف. فضل صلواتی، فرزند حیدر، شغل آموزگار.

ب. مهدی واعظ فخری، فرزند حسن، شغل بیکار.

پ. سید مجتبی احمدی، فرزند حسین، شغل دانشجوی سال اول دانشکده ادبیات

تهران.

ت. احمد اسماعیلی، فرزند صادق، شغل کارگر صنایع پشم.

۲۶. نمی‌دانیم روش‌های وسوسه‌انگیزی که در خاطرات آقای منتظری تداعی کننده غرور و کیش شخصیت گوینده خاطرات است از آن اوست یا اینکه تنظیم کنندگان خاطرات با ساختن پرسش‌ها و پاسخ‌های حساب شده به خیال‌پردازی دست زده و تحریف‌های ساخته و پرداخته ذهن خود را استواری بخشیده‌اند. اما در سراسر خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از این روش نادرست بهره فراوان برده شده است. به عنوان نمونه پرسش و پاسخی را از کتاب خاطرات آقای منتظری عینا بازگو می‌کنیم؛ این پرسش و پاسخ زیر عنوان: «ارعاب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد» آمده است:

س: پس از هجوم به مدرسه فیضیه و ارباب حوزه علمیه قم گویا مدتی درب مسجد

اعظم را به روی حضرت عالی و مرحوم امام و آیت‌الله شریعتمداری بسته بودند، علت

آن چه بود؟

ج: در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجد اعظم

بود، از جمله کارهایی که آنها کرده بودند ترساندن متولی مسجد اعظم بود، بعد ایشان هم گفته بود که بروند درهای مسجد را ببندند که آقایان نروند درس و در نتیجه وقتی درهای مسجد اعظم بسته شد آقایان درس را در صحن حضرت معصومه (س) شروع کردند... در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری که در صحن کوچک برگزار می‌شد، شرکت کنند... بر سر ما هم یک بار این بازی را در آوردند، در سالن مسجد اعظم را بر روی ما بستند من هم آدم بیرون پشت در سالن مسجد درس گفتم...^۱

در این پرسش و پاسخ مباحث به گونه‌ای تنظیم شده که نتایج آن از ابتدا در خود سؤال نهفته است. در زیر عنوان «تعطیلی درس مراجع» نخست نام آقای منتظری را آورده است: «گویا مدتی درب مسجد اعظم را به روی حضرت‌عالی و مرحوم امام و آیت‌الله شریعتمداری بسته بودند» و بدین‌گونه کوشیده است و انمود کند که آقای منتظری از سال ۴۲ در زمره مراجع قرار داشته و هم‌تراز امام بوده است! در صورتی که در آن روز آقای منتظری نه تنها در زمره مراجع تراز اول بلکه حتی تراز دوم هم نبود.

تنظیم‌کنندگان خاطرات می‌دانند که اصولاً در آن روزها آقای منتظری حتی درس خارج هم نمی‌گفت چه برسد به اینکه در مسجد اعظم تدریس داشته باشد. یک درس از سطح در مسجد امام حسن عسگری (ع) می‌گفت که شمار محدودی از طلاب در آن شرکت می‌کردند و از اساتید معروف دروس سطح نیز به شمار نمی‌آمد. در آن روز از اساتید سطح که معروف بودند و درستان مورد استقبال طلاب بود آقایان سلطانی، سبحانی، ناصر مکارم شیرازی، مشکینی، حسین نوری، دوزدوزانی، اعتمادی، ستوده و... بودند که برخی از آنان در مسجد اعظم تدریس می‌کردند. از آنجا که آقای منتظری خود می‌دانست که در آن روز در مسجد اعظم درس نمی‌گفته است، در پاسخ، به خود جرأت و رخصت نداده است که نام خود را در جرگه کسانی

بیاورد که در مسجد اعظم تدریس می‌کرده‌اند، از این رو، در پاسخ آورده است (یا شاید آورده‌اند): «...در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجد اعظم بود...».

آقای منتظری برای اینکه دروغ پرسش کنندگان را استواری ببخشد و «دفع دخل مقدر» از این شبهه کرده باشد که اگر او در آن روز از مراجع بوده است، چگونه در درس امام شرکت می‌کرده و از زمره شاگردان امام بوده، آورده است و یا در واقع از زبان او آورده‌اند: «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری... شرکت کنند...!!» در خاطره‌نگاری منسوب به آقای منتظری، گاهی از برخی رفتار و گفتار امام نسخه‌برداری ساده‌لوحانه‌ای شده است، لیکن از آنجا که تنظیم کنندگان به درستی در نیافته بودند که برخی از کار و کردار امام را در کجا و در چه مناسبتی می‌توان تقلید کرد، به شکل ناشیانه‌ای آن را به کار می‌بندند. چنان که در شماره‌های گذشته فصلنامه آمد^۱ تنظیم کنندگان خاطرات آقای منتظری و خود ایشان شنیده بودند که امام به آقای بروجردی بارها یادآور می‌شد که با علمای سراسر ایران دست کم هر سالی یک بار گردهمایی داشته باشند حتی اگر در حد «گپ زدن و چای نوشیدن باشد» مفید است.

لیکن چون درک درستی از این گفتار امام و مناسبت آن وجود نداشت، این جمله امام را در مقطعی به کار بردند که خامی و سنجیدگی سخن یا سخن‌سازان را بر ملا می‌کند. آنگاه که از آقای منتظری می‌پرسند در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نقش شما چه بود، پاسخ می‌دهد: «...ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن هم شده کنار یکدیگر بنشینند...!!»^۲ در صورتی که در آن جریان مراجع قم که به مبارزه با تصویب‌نامه یاد شده برخاسته بودند، گاهی در هر هفته چند بار جلسه

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، شماره ۲، ص ۶۸.

۲. خاطرات، ص ۲۰۹.

داشتند و گفتگوی فشرده پیرامون مسائل متراکم و پیچیده سیاسی حتی فرصت چای نوشیدن به آنها نمی‌داد و دیگر جای این نبود که کسی آنان را به گردهمایی فراخواند و به آنها بگوید اگر با هم حرفی ندارید دور هم بنشینید و چای بنوشید!

خاطره‌ای که از زبان آقای منتظری آمده است که «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم...»، در واقع کپی ناشیانه‌ای از روش امام پس از ورود آقای بروجردی به قم می‌باشد.

امام برای استواری مقام و موقعیت علمی آن مرحوم، چند صباحی در درس او شرکت می‌کرد تا او را به حوزه قم به درستی بشناساند. تنظیم کنندگان خاطرات آقای منتظری بر آن بوده‌اند حضور او را در حوزه درسی امام در سال ۱۳۴۲، نه برای استفاده، بلکه «برای تشجیع و ترغیب دیگران» وانمود کنند! انگار امام تازه وارد حوزه قم شده بود! طلاب حوزه از او شناخت نداشتند! مقام و موقعیت علمی امام بر حوزوی‌ها پنهان و پوشیده بود! از این رو، آقای منتظری که گویا «هم‌تراز امام بود!» ناگزیر شد «برای تشجیع و ترغیب دیگران» به رغم بی‌نیازی خود! در درس امام حضور یابد! و بدین‌گونه امام را گام به گام به حوزه بشناساند! و زمینه مرجعیت او را هموار سازد!

اما فراموش می‌کنند که خود آقای منتظری در خاطرات خود اذعان کرده است که «تعداد شاگردان ایشان» در دوره دوم درس خارج که در دهه ۲۰ بود «به پانصد، ششصد نفر رسید»^۱ در جای دیگر صریحاً می‌گوید: «...درس آقای خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی از مهم‌ترین درس‌ها بود و حدود پانصد، ششصد نفر شاگرد داشت.»^۲ سرهنگ قلقلسه رئیس دایره امنیت و مذاهب ساواک در گزارشی در سال ۱۳۳۵ شمار شاگردان امام را «حدود پانصد نفر» گزارش کرده است.^۳ باید دانست که شمار شاگردان امام در پی رحلت آقای بروجردی در سال ۱۳۴۰

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. نهضت امام، دفتر اول، چاپ پانزدهم، ص ۱۲۳۷.

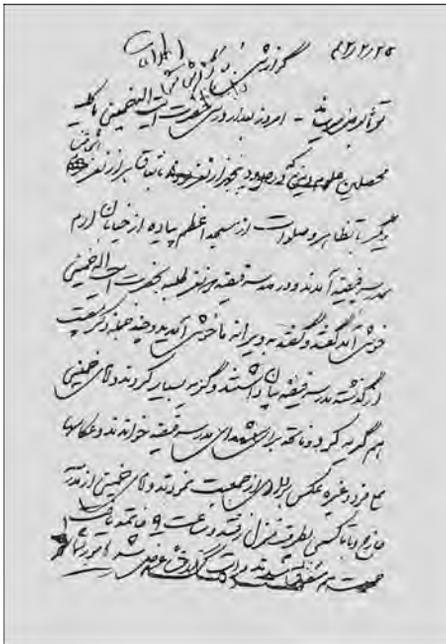
دو برابر شد، به گونه‌ای که مسجد سلماسی گنجایش نداشت و شماری از شاگردان ناگزیر در بیرون مسجد، در میان کوچه سلماسی می‌ایستادند، این وضع امام را ناگزیر کرد که به درخواست شاگردان تن در دهد و محل تدریس را به مسجد اعظم منتقل سازد. در پی آغاز نهضت از آنجا که گاهی امام در میان درس وارد بحث سیاسی می‌شد و سخنرانی می‌کرد، بسیاری از طلابی که هنوز درسشان به خارج نرسیده بود، مانند نگارنده به عنوان مستمع آزاد در حوزه درس خارج امام حضور می‌یافتند، به گونه‌ای که گاهی شبستان مسجد در هنگام تدریس امام پر از جمعیت می‌شد و ورود و خروج با دشواری صورت می‌گرفت.

شهربانی قم در گزارشی شمار شرکت کنندگان در درس امام را پنج هزار نفر تخمین زده است که به روزی مربوط می‌شود که امام در ضمن درس به سخنرانی پرداخته است. در گزارش شهربانی چنین آمده است:

۴۲/۲/۲۵

...امروز بعد از درس، حضرت آیت‌الله خمینی با کلیه محصلین علوم دینی که در حدود پنج هزار نفر بودند، به اتفاق هزار نفر اشخاص دیگر با تظاهر و صلوات از مسجد اعظم پیاده از خیابان ارم به مدرسه فیضیه آمدند و در مدرسه دو نفر طلبه به حضرت آیت‌الله خمینی خوش آمد گفتند و...

در چنین شرایطی چگونه آقای منتظری (یا تنظیم کنندگان خاطرات او) ادعا می‌کنند که «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و



ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری... شرکت کنند»!...؟ راستی در آن روز و روزگار که

بالغ بر هزار نفر اهل علم، در پای درس امام زانو می‌زدند که بیش از چهار صد نفرشان صاحب‌نظر و مجتهد بودند، به این «تشجیع و تشویق» آقای منتظری چه نیازی بود؟ و دستاورد آن چه می‌توانست باشد؟!^۱

آقای منتظری آیت‌الله حکیم را اعلم می‌دانست و تا او در قید حیات بود به اعلمیت امام رأی نداد.

ممکن است ادعا شود که این «تشجیع و تشویق» برای این بود که شاگردان درس امام از فشاری که رژیم شاه در آن روزها بر امام وارد می‌کرد، مرعوب نشوند و از حضور در درس امام خودداری نورزند، در پاسخ باید

بگویم اولاً تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد آقای منتظری پیش از آغاز نهضت امام در کلاس درس او حضور می‌یافت و ثانیاً شاگردان امام به صورت غالب و نیز اکثریت قریب به اتفاق طلاب جوان سر در راه امام نهاده بودند و نسبت به امام عشق می‌ورزیدند و با نیروی جوانی و خدایی خود بسیاری از اساتید و فضلا را به یاری امام تشجیع و تشویق می‌کردند و اتفاقاً به یاد دارم که یکی از اعتراضات برخی از روحانیان جوان به آقای منتظری در آن روزها بر سر این بود که چرا امام را به عنوان اعلم معرفی نمی‌کند (آقای منتظری آقای حکیم را اعلم می‌دانست و تا او در قید حیات بود به اعلمیت امام رأی نداد).^۱

از زبان آقای منتظری آورده‌اند که «دیگران را تشویق می‌کردم در درس آقای شریعتمداری شرکت کنند»، اگر این ادعا صحت داشته باشد، باید گفت آن اتهامی که در خاطرات به ناحق بر آیت‌الله مشکینی وارد شد که «می‌خواست... دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد»^۲ بر

۱. به خاطر دارم که در سال ۱۳۴۵ یکی از طلاب علوم اسلامی قم به نام سید کاظم ارفع که اکنون از امامان جماعت تهران می‌باشند طی نامه‌ای از آقای منتظری پرسیدند که من مقلد آقای حکیم هستم. آیا می‌توانم به امام خمینی رجوع کنم؟ آقای منتظری به گونه‌ای پاسخ داده بود که اعلمیت آقای حکیم را اثبات می‌کرد که موجب ناراحتی و نگرانی دوستان از جمله شهید محمد منتظری شد.

۲. خاطرات، ص ۲۵۳.

خود او وارد است و این سؤال را ایجاد می‌کند که خود آقای منتظری از سال ۴۲ «مدافع آقای شریعتمداری بوده است»؟!

در پایان این پرسش و پاسخ از زبان آقای منتظری آمده است: «...بر سر ما هم یک بار این بازی را در آوردند و در سالن مسجد اعظم بر روی ما بستند، من هم آمدم بیرون پشت در سالن مسجد درس گفتم...»، بدون اینکه توضیح دهد این رویداد در چه سالی و در چه تاریخی و روی چه علتی بوده است، آیا بستن در شبستان جنبه سیاسی داشته؟ یا شبستان مسجد در دست تعمیر بوده است؟ و آیا اصولاً آقای منتظری در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد اعظم تدریس داشته است یا این ادعا نیز چیزی جز تاریخ‌نگاری ذهنی نیست؟! بی‌تردید تا سال ۱۳۴۵ که نگارنده در ایران به سر می‌برد، آقای منتظری در مسجد اعظم کلاس درس نداشت.

۲۷. از زبان آقای منتظری ادعا شده است:

...پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند، ما آیت‌الله خمینی را مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را جزو مراجع نوشتند...

اولاً در آن روز این‌گونه مرسوم نبود که خبرنگاران در کوچه و بازار راه بیفتند و با مردم یا طلاب مصاحبه کنند.

ثانیاً نمایندگان و خبرنگاران روزنامه‌ها در قم به علت اینکه بلیت بخت‌آزمایی، ورق قمار و کتاب‌های سکسی می‌فروختند، از نظر روحانیان و طلاب آن‌قدر منفور بودند که به خود جرأت نمی‌دادند به فیضیه و طلاب و روحانیان نزدیک شوند.

ثالثاً آقای منتظری از نظر ارباب جراید و مطبوعات چهره شناخته شده‌ای نبود که خبرنگاران سراغ او بروند، تنها روحانیانی که در حوزه قم از نظر ارباب جراید شناخته شده بودند نویسندگان مجله «مکتب اسلام» بودند.

رابعاً اگر خبرنگاری به سراغ آقای منتظری رفته بود و با او در زمینه مراجع گفتگویی کرده بود، بی‌تردید آقای منتظری یا تنظیم‌کنندگان خاطرات او آن را با آب و تاب بیان می‌کردند که خبرنگار روزنامه‌ای مثلاً به منزل آمد، یا سر درس من حاضر شد و یا اینکه در مسیر راه جلوی مرا گرفت. آقای منتظری در خاطرات آنگاه که با کلمه «ما» و به صورت سرپیسته ادعایی

جریانات بی‌ریشه و فاقد اندیشه که زیر پوشش الفاظ فریبنده‌ای چون «روشنفکر» در کشور ما در دویست سال اخیر بازیگر صحنه بودند، هیچ‌گاه با آرمان‌های مردمی همراه و همگام نشدند.

می‌کند: «ما آیت‌الله خمینی را مطرح کردیم» نشان از این نکته دارد که شخصاً نقشی نداشته است و می‌خواهد به اصطلاح خود را به گونه‌ای «قاطی» کند!

خامساً این علمای تهران مانند شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید محلاتی و حتی مرحوم سید محمد بهبهانی بودند که در گفتگو با برخی از ارباب جراید از مقام و موقعیت علمی امام سخن گفتند. آن‌گونه که شهید محلاتی روایت می‌کرد در ملاقات خصوصی‌ای که برخی از ارباب جراید مانند عباس مسعودی در پی درگذشت آقای بروجردی با سید محمد بهبهانی داشتند، آقای بهبهانی صریحاً اظهار کرده بود «آقای خمینی اگر به میدان بیاید از همه این مراجع شایسته‌تر است، حیف که اهلش نیست».

سادساً مقامات دولتی و کارشناسان رژیم شاه در امور روحانیت سالیان درازی پیش از درگذشت آقای بروجردی از مقام و موقعیت امام آگاهی داشتند، چنان که در پیش اشاره شد، سرهنگ قلقسه در گزارش خود در سال ۱۳۳۵، شمار شاگردان امام را و اینکه در کدام منطقه ایران مقلد دارد، بازگو کرده است، بنابراین امام به عنوان مرجع تقلید مطرح بود، نه اینکه آقای منتظری بنا بر ادعای خود، او را مطرح کرده باشد و روزنامه‌ها طبق گفته او «نام ایشان را جزو مراجع» نوشته باشند.

...همه مراجع برای آیت‌الله بروجردی فاتحه گرفتند و هر کدام به تناسب موقعیت خود زودتر اعلام فاتحه می‌کردند آیت‌الله خمینی شاید نفر پانزدهم، شانزدهم بود که اعلام فاتحه کرد...^۱

در این فراز از خاطرات تلاش شده است، به شکل رموزی مقام علمی و اجتماعی امام را به زیر سؤال ببرد و او را از نظر مقام و موقعیت در حوزه قم در رده «پانزدهم، شانزدهم» بنمایاند که لابد در ردیف فضایی تراز دوم حوزه قرار داشته است!! در صورتی که اعلام فاتحه از طرف امام پس از دیگران نه به تناسب موقعیت، بلکه روی ادب و فروتنی بود که نمی‌خواست در برپایی مراسم بزرگداشت، معارض دیگران باشد. اصولاً دأب امام در این‌گونه برنامه‌ها این بود که می‌گذاشت همه کسانی که برآند مراسمی

آنهایی که در تحولات پنجاه ساله اخیر ایران دستی داشته و خود از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع آن بوده‌اند به درستی اذعان دارند که در لابلای کتاب خاطرات، رخدادهای راست و دروغ به گونه‌ای درهم تنیده شده است که به ندرت در سنت خاطره نویسی دوران معاصر ایران سابقه داشته است.

برپا دارند، برنامه خود را اعلام کنند و به انجام برسانند، آنگاه که برپایی مراسم از طرف این و آن به پایان می‌رسید و دیگر از طرف کسی اعلام فاتحه نمی‌شد، امام مراسمی برپا می‌داشت. نگارنده به یاد دارد که در پی درگذشت آقای حکیم در نجف اشرف در سال ۱۳۴۹، آنگاه که مراجع تراز اول و دوم، فضلا و اساتید حوزه، طلاب برخی شهرها و کشورها و حتی اصناف بازار مراسم فاتحه برپا کردند، امام آخرین نفری بود که برای آن مرحوم مراسم بزرگداشتی گرفت و دستور داد که در اعلام مراسم از طرف او، نام او را بدون هیچ‌گونه عناوین و القابی

ببرند. آنگاه که از بلندگوی صحن مطهر حضرت مولا علی (ع) اعلام شد که مراسم بزرگداشتی از طرف «سید خمینی» برای آیت‌الله حاج سید محسن حکیم برگزار می‌شود، شماری از جوانان عرب و طلاب به دفتر مؤذن هجوم بردند و می‌خواستند گوینده را مورد ضرب و شتم قرار دهند که چرا از امام به صورت اهانت‌آمیز نام برده است. گوینده دست خط امام را به آنان ارائه داد که در آن تأکید شده بود از من جز به عنوان «سید خمینی» نام برده نشود. افق عرفانی و اخلاقی امام کجا و آن تحلیل‌های ناسوتی و دنیازده کجا!

۲۹. در این خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

... بعضی از سران و امرای ارتش که بهایی بودند به شاه نامه نوشته بودند که فلانی

اوضاع نجف آباد را به هم زده است...^۱

برای اثبات این ادعا متن سند را نیز در جلد دوم خاطرات به چاپ رسانده‌اند. ما اکنون متن آن سند را عیناً در پی می‌آوریم تا روشن شود که ادعای بالا تا چه پایه‌ای مقرون به صحت است:

وزارت جنگ

اداره: لشکر ۹ زرهی

دایره: رکن ۲

شماره ۲/۶۶۸۶

محرمانه ۳۴/۵/۲۹

ریاست ستاد ارتش

درباره وضع بهایی‌ها در نجف آباد

پیرو شماره ۳۶۱۶-۳۴/۳/۲۴-رکن ۲.

برابر گزارش شهربانی اصفهان، شیخ حسینعلی منتظری خود را نماینده آیت‌الله بروجردی در نجف آباد معرفی و روز ۳۴/۵/۲۰ از وعاظ و معتمدین و اصناف و سایر

طبقات دعوت و اظهار داشته که به موجب فتوای آیت‌الله بروجردی معامله مسلمین با بهایی‌ها تحریم گردیده و مسلمین نباید با بهایی‌ها رابطه و خرید و فروش داشته باشند. با اینکه قبلاً آموزش کافی به شهربانی اصفهان داده شده بود، مجدداً تأکید گردید که از هرگونه تحریکات و اقدامات نامبرده جدا جلوگیری شود. فعلاً آرامش در نجف آباد برقرار بوده و مأمورین انتظامی مراقب اوضاع می‌باشند. م - ع
فرماندهی لشکر ۹ زرهی اصفهان - سرتیپ ضرغام^۱

چنان که می‌بینید سند بالا نه نامه است، نه خطاب به شاه است و نه در آن آمده است که «فلانی [شیخ حسینعلی منتظری] اوضاع نجف آباد را به هم زده است»، بلکه برعکس در آن آمده است «فعلاً آرامش در نجف‌آباد برقرار است». این گزارش را اداره رکن ۲ اصفهان به ستاد ارتش داده و در آن آورده است: «شیخ حسینعلی منتظری خود را نماینده آیت‌الله بروجردی معرفی و اظهار داشته که به موجب فتوای آیت‌الله بروجردی معامله مسلمین با بهایی‌ها تحریم گردیده و... به شهربانی اصفهان... تأکید گردید که از هرگونه تحریکات و اقدامات نامبرده جلوگیری شود...» و هیچ نشانه‌ای در کار نیست که این ادعای آقای منتظری را اثبات

آنهایی که تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند خیانت آنها به استقلال و آزادی یک ملت به مراتب بیشتر از کسانی است که با زور و استبداد بر ملتی فرمانروایی می‌کنند. اختناق‌ی که تحریف‌گران تاریخ به وجود می‌آورند، سیاه‌تر از اختناق‌ی است که مستبدین تاریخ ایجاد می‌کنند.

کند که گزارش بالا را «سران و امرای ارتش که بهایی بودند» داده‌اند.

تنظیم کنندگان خاطرات وقتی پیرامون یک سند تاریخی که حتی در متن کتاب خاطرات نیز به

چاپ رسیده و تفسیر آن چندان پیچیده نیست، این‌گونه بزرگ‌نمایی و تحریف‌گری می‌کنند، آیا می‌توان باور کرد خاطراتی را که از زبان این و آن و یا به عنوان مشاهدات آقای منتظری روایت می‌کنند، بدون کم و کاست و حذف اضافات، بیهوده‌گویی و خودستایی بازگو کرده باشند؟! آیا این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها می‌تواند اعتبار داشته باشد؟ آیا به این خاطرات که از آغاز تا پایان غالباً با خودستایی، بزرگ‌نمایی و تحریف حقایق همراه است، می‌توان اعتماد و استناد کرد؟

چقدر تفاوت است میان این روش و سیره امام که حتی از یک واژه «فراوان» که مبدا جنبه مبالغه داشته باشد، نمی‌گذرد و روی آن قلم می‌کشد و به نگارنده بارها به صورت کتبی و شفاهی نسبت به زیاده‌روی و اغراق‌گویی هشدار می‌دهد (شرح آن در چند صفحه پیش گذشت). آنگاه که می‌بیند درباره درس اخلاق او در دوران رژیم رضا شاه، در مدرسه فیضیه نوشته‌ام: «...به تدریج شعاع روحی و آثار معنوی این محفل روحانی به آنجا رسید که اهالی دیگر شهرها و مراکز هر هفته راهی قم می‌شدند و محل درس در مدرسه فیضیه آکنده از جمعیت می‌شد و مجلس رونق بسزایی پیدا می‌کرد...» بی‌درنگ در حاشیه آن می‌نگارد: «...علت اصلی توسعه این مجلس جلوگیری شدید پلیس رضا شاه بود از مطلق مجالس تعزیه و موعظه و امثال آن، از این جهت مردم علاقه‌مند بودند...»^۱ و بدین‌گونه این گمان را که بحث اخلاقی او از گیرایی ویژه‌ای برخوردار بوده که موجب علاقه و استقبال مردم می‌شده است، رد می‌کند و نه تنها هیچ‌گاه شخصا از کار و کوشش خود ستایش نمی‌کند و آن را به رخ دیگران نمی‌کشد، بلکه دیگران را نیز از هرگونه توصیف اغراق‌آمیز باز می‌دارد.

۳۰. در خاطرات منسوب می‌خوانیم:

س: ظاهراً بعد از این قضایا حضرت‌عالی با اصرار مانع رفتن مرحوم امام به حرم مطهر شده‌اید و به این وسیله توطئه‌ای را خنثی نمودید.

ج: جریانی که به آن اشاره کردید از این قرار است: سر شب من در خانه نشسته بودم که کسی آمد و گفت شایع است که شاه فرار کرده من بلافاصله به سرعت از منزل به قصد منزل آیت‌الله خمینی حرکت کردم، در راه نیز شایعه شنیده می‌شد، به منزل ایشان که رسیدیم دیدم جمعی از جمله آقای امینی، آقای حاج سید محمدحسین لاله‌زاری و سرهنگ اشرفی و... نشسته‌اند و همان شایعه مطرح بود... ایام، ایام زیارتی بود و قم شلوغ بود. در این اثنا بعضی مصر بودند که آیت‌الله خمینی به حرم مشرف شوند و غرض در حقیقت شعار و تظاهرات بود ولی به نظر، مسئله مشکوک و مورد شبهه بود و احتمال توطئه می‌دادیم من و آقای امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحن و حرم تشرف شما صلاح نیست. ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند...^۱

درست یک هفته از فاجعه خونین فیضیه می‌گذشت که یکباره در قم شایع شد که در ایران کودتا شده و شاه فرار کرده است، جمعی از طلاب و مردم، از جمله این نگارنده به منزل امام شتافتند و موضوع را با امام در میان گذاشتند، امام با کمال خونسردی، در حالی که دستی بر ریش خود داشت و نشسته بود، اظهار داشت:

اولا این خبر شایعه‌ای بیش نیست و باور نکنید. ثانیا بر فرض اینکه واقعیت داشته باشد، به حال ما تفاوتی نمی‌کند، ما که با فرد طرف نیستیم تا با رفتن یک فرد و آمدن فرد دیگر مشکل را تمام شده بدانیم (نزدیک به این مضامین).

و چون شب جمعه بود و امام در سال جدید به حرم ترفته بود، آن شب بنا داشت پس از نماز مغرب و عشا به حرم شرفیاب شود که شماری از طلاب و مردم که هنوز از جو رعب و وحشتی که به دنبال فاجعه فیضیه در قم پدید آمده بود مرعوب و متأثر بودند، از امام خواستند در آن اوضاع آشفته، شلوغی شهر و حضور کماندوها که پس از یورش به فیضیه هنوز در سطح شهر گشت می‌زدند، از رفتن به حرم خودداری ورزد، امام هم پذیرفت و از

رفتن به حرم منصرف شد. نه توطئه‌ای در میان بود و نه جریان پیچیده و بغرنجی پیش آمده بود که در حل آن به رهبری! آقای منتظری نیاز باشد.

این‌گونه جریان‌سازی‌ها و بزرگ‌نمایاندن یک رویداد ناچیز که تا آن پایه بی‌ارزش است حتی نگارنده از بازگو کردن آن در تاریخ خودداری کرده است، نشان از استیصال جریانی دارد که هر پیشیزی را دستاویز قرار می‌دهند تا رهبری، قیادت و نقش منحصر به فرد آقای منتظری را در نهضت امام و انقلاب اسلامی به اثبات برسانند و از او اسطوره بسازند کیست که نداند با این‌گونه روش‌ها نه اسطوره‌ای ساخته می‌شود و نه قیادت و رهبری یک نهضت برای کسی به اثبات می‌رسد. تنها نتیجه این‌گونه تحریف‌گری‌ها خدشه‌دار کردن تاریخ است.

۳۱. دست اندرکاران تنظیم کتاب خاطرات، در جای دیگری تلاش می‌کنند با شیوه‌ای مغرضانه و مرموزانه امام را به صورت تلویحی به تفرقه‌افکنی متهم کنند و ذیل عنوان «تلاش ساواک برای تفرقه‌انگیزی بین نیروهای مبارز»، از زبان آقای منتظری یکی از اعلامیه‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز امام را این‌گونه به زیر سؤال می‌برند:

س: در همین زمان که حضرت‌عالی در بازداشت آخری که در زندان اوین بودید، گویا آقای عبدالرضا حجازی به همراه ازغندی (بازجو) به ملاقات شما آمده و نامه‌ای را که از امام خمینی در ارتباط با وهابیت صادر شده بود به شما دادند، اولاً بفرمایید که آیا این قضیه درست است یا نه؟ ثانیاً در صورت صحت هدف آنها از این کار چه بوده؟ ثالثاً در آن شرایط هدف حضرت امام از صدور این نامه چه بوده است؟

ج: در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان تقریباً متهم بودیم به طرفداری از وهابیت و این‌گونه مسائل. من الان تفصیل نامه امام یادم نیست، منتها در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود. آقای اشراقی (داماد امام) هم زیر آن چیزهایی حاشیه زده بود. و جریان این بود که یک روز مرا صدا زدند که ملاقات داری، من رفتم دیدم ازغندی (بازجوی ساواک) نشست و گفت آقای حجازی آمده‌اند ملاقات شما بالاخره ما نشستیم و حال و احوال کردیم، بعد آقای حجازی گفت:

شنیدی که اخیرا آقای خمینی نامه‌ای نوشته راجع به مسائل وهابیت؟! بعد آن را از جیبش در آورد و به ازغندی گفت اجازه می‌دهید بدهم به ایشان؟ ازغندی گفت ببینم - حالا مثل اینکه تمام اینها بازی بود - ازغندی گرفت و خواند و گفت خب مانعی ندارد بده. خلاصه او نامه را به من داد و من آن را بردم داخل بند. گویا هدف آنها این بود که این نامه توسط من در زندان پخش بشود. بالاخره بوی فتنه و تفرقه از آن می‌آمد. من هم جریان را به هیچ‌کس نگفتم، نامه را گذاشتم زیر تشک و آن را به هیچ‌کس بروز ندادم و تعجب کردم که آیت‌الله خمینی چطور در این شرایط این نامه را نوشته‌اند...^۱

پیش از پرداختن به پاسخ شبهه‌ها و خلاف‌گویی‌های دست اندرکاران کتاب خاطرات پیرامون این پیام امام، بایسته است متن آن را عینا در اینجا بیاوریم و سپس هدف و انگیزه امام از نگارش این پیام را مورد بررسی قرار دهیم:

بسمه تعالی

اینجانب کرارا نظر خود را در این نحو موضوعات گفته و نوشته‌ام. بعید به نظر نمی‌آید که دستجاتی که در ایران اشتغال به فعالیت‌های ضد اسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روش، گروه‌های سیاسی باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشیع و مقام عظیم روحانیت به وجود آمده باشند برای انصراف ملت از مصالح روز. این جمعیت‌ها در یک امر، مشترک هستند و آن خیانت به کشور اسلامی و کوبیدن پاسداران آن و چون دشمنان اسلام و غارت‌گران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات‌بخش اسلام است در خطر می‌بینند ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود دست به ایجاد احزاب انحرافی وابسته و گروه‌های به ظاهر منتحل به اسلام و در حقیقت مخالف با آن زده‌اند. اسلام و مذهب مقدس جعفری سدی است در مقابل اجانب و عمال دست نشانده آنها چه راستی و چه چپی و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن اجانب نمی‌توانند به نحوی که دلخواه آنان است با کشورهای اسلامی و خصوص با کشور ایران رفتار کنند.

لهذا قرن‌ها است که با نیرنگ‌های مختلف برای شکستن این سد نقشه می‌کشند گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بایبیت و وهابیت و گاهی از طریق احزاب انحرافی. امروز که مکتب بی‌اساس مارکس با شکست مواجه است و بی‌پایگی آن برملا شده است عمال اجانب که خود بر ضد مکتب آن هستند در ایران از آن ترویج می‌کنند برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و با زنده بودن این مکتب بزرگ هرگز اجانب غارت‌گر به آرزوی غیر انسانی خود نمی‌رسند ناگزیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن است به هر وسیله تضعیف کنند و بکوبند.



اکذوبه انتساب بعضی از این منحرفین را به اینجانب نیز از همین قماش است من صریحا اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت علیهم الصلوه والسلام به

هر اسم و رسمی باشد متنفر و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم و بدخواهان و مغرضین بدانند با این دروغ‌ها و حيله‌ها نمی‌توانند بین روحانیون خلاف ایجاد کنند کسانی که به روحانیون منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع می‌کنند لازم است از این دستجات مفسده‌جو تبری کنند و از مقام شامخ روحانیت دفاع کنند و از تفرق و اختلاف احتراز کنند و با هوشیاری نیرنگ‌های اجانب را خنثی کنند. از روحانیون عظیم الشان تقاضا دارم که با طبقات جوان به چشم عطوفت و پدري نظر کنند و بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند.

و آخر لازم است تذکر دهم که نویسندگان و متفکران محترم از تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام با اراده خود جدا خودداری کنند و از جمیع طبقات ایدم الله تعالی تقاضا دارم که با حفظ وحدت کلمه راه را بر دشمنان اسلام که دشمن بشریت هستند ببندند و از خداوند تعالی جلت عظمته خواستارم که قطع ریشه اجانب و عمال خبیث آنان را از ممالک اسلامی و از کشور اهل بیت بفرماید انه ولی الامر. سلام من بر روحانیون عظیم الشان و بر طبقات مؤمنین ایدم الله تعالی.

شهر شعبان ۱۹۷
روح الله موسوی خمینی^۲

در آن مقطع که امام این پیام را صادر کرد جریان‌های مرموزی با تزه‌ای استعماری - ارتجاعی گوناگون و رنگارنگی مانند «جدایی دین از سیاست»، «اسلام منهای روحانیت»، «اسلام انقلابی»، «اسلام مترقی»، «اسلام علمی» و... بازیگر صحنه بودند و نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی را در راه کشاندن مبارزان مسلمان به دنبال راه و مرام خود در دست اجرا داشتند، از سوی دیگر برخی از پیروان مسلک‌ها و مکاتب وارداتی و استعماری مانند وهابی‌ها که می‌دیدند اندیشه‌های واپسگرایانه و ضد اسلامی آنان، به علت رشد سیاسی و آگاهی دینی

ملت ایران بازاری ندارد، در پشت چهره برخی از جریان‌های سیاسی پنهان شده از تزهایی مانند «اسلام منهای روحانیت» برای پیشبرد نقشه‌ها و اندیشه‌های خود بهره می‌گرفتند و به تفرقه‌افکنی ادامه می‌دادند.

از سوی دیگر برخی از مبارزان روحانی و مسلمانان مبارز، با باورمندی به اینکه با این گروه‌ها و جریان‌ها و دستجات سیاسی در راه مبارزه با رژیم شاه هدف مشترک دارند، با آنان - حتی با گروه‌های الحادی و التقاطی - همکاری می‌کردند و ناخودآگاه راه را برای رخنه و نفوذ آنان در میان صفوف فشرده مسلمانان مبارز هموار می‌ساختند و بازارشان را رونق

می‌بخشیدند، در برابر، جریان‌ها و گروه‌های سیاسی در هر فرصتی به نهضت اسلامی و مبارزان مسلمان از پشت خنجر می‌زدند و به نهضت آسیب می‌رساندند.

امام همواره پیشاپیش حوادث حرکت می‌کرد و آنچه را که سال‌ها بعد ممکن بود، روی دهد به درستی می‌دید و پیش‌بینی می‌کرد. از این رو، به این واقعیت رسیده بود که در آستانه دگرگونی ژرفی که در آینده در ایران روی خواهد داد که به واژگونی رژیم شاه کشیده می‌شود، بزرگ‌ترین خطر برای استقلال ایران، سرنوشت ملت و انقلاب اسلامی، خطوط انحرافی است که در میان ملت مبارز ایران جا باز کرده و با دستاویز هدف مشترک، راه مشترک و... در راه به بیراهه کشاندن نهضت و مبارزه به توطئه

از زبان آقای منتظری آمده است که چون «در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان (بخوانید شبکه هادی و مهدی هاشمی) متهم بودیم به طرفداری از وهابیت» این پیام امام «در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود!! شگفتا! از دید آقای منتظری چون او و جریان وابسته به او در نزد مردم «به طرفداری از وهابیت متهم بودند» امام نایستی به وهابیت حمله می‌کرد!

نشسته است.

امام می‌دید که جریان‌های الحادی، التقاطی و تئورسین‌های تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» با شعار همگامی و همراهی با نهضت و گاهی با ادعای پیشتازی در مبارزه می‌کوشند که نهضت را به بیراهه بکشانند و آن روز که ملت انقلابی ایران با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های خود استعمارگران و جهان‌خواران را از ایران بیرون براند این شبکه‌های الحادی و جریان‌های مرموز التقاطی آنان را از پنجره به درون کشور خواهند کشانید و بار دیگر ایران را در زیر چکمه سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی ذبح خواهند کرد.

از این رو، امام بر آن شد که پیش از اوج و پیروزی انقلاب اسلامی رسالت روشنگری و آگاهی‌بخش خود را به پایان برد و شبکه‌های مخوف نفاق، التقاط و الحاد را به مردم بشناساند و به ملت مبارز و مسلمان ایران هشدار دهد که جز به اسلام ناب محمدی (ص) که در اصل ولایت فقیه متبلور است، به هیچ مسلک، جریان و گروهی تکیه نکنند و راه خود را از این باندها و جریان‌های انحرافی جدا کنند و فریب شعارهای شیطنانی راه مشترک، هدف مشترک و... را نخورند. هدف امام از این پیام جدا کردن صفاها و دریدن ماسک‌ها و شناساندن چهره‌های فریب‌کار و مکار بود.

اگر آن روز، این پیام امام با نقشه و نیرنگ ساواک و روحانیان ساده‌اندیش و فریب‌خورده به زیر سؤال نمی‌رفت، بایکوت نمی‌شد و به درستی در میان ملت توزیع می‌شد و اهداف آن مورد شرح و توضیح قرار می‌گرفت، بی‌تردید آسیب‌های سنگینی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی از سوی این گروه‌های التقاطی و دیگر شبکه‌های مرموز استعماری بر ملت ایران وارد شد، هیچ‌گاه پیش نمی‌آمد و زیان‌های جبران‌ناپذیری بر ایران و اسلام وارد نمی‌کرد.

از زیان آقای منتظری آمده است که چون «در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان (بخوانید شبکه هادی و مهدی هاشمی) متهم بودیم به طرفداری از وهابیت» این پیام امام «در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود»!!

شگفتا! از دید آقای منتظری چون او و جریان وابسته به او در نزد مردم «به طرفداری از

وهابیت متهم بودند» امام نبایستی به وهابیت حمله می‌کرد و درباره خطر این مسلک انحرافی هشدار می‌داد! این دید و چشم‌داشت مانند آن است که برخی زبان به گله بگشایند که چون ما به «ارتجاع» متهم بودیم، امام نباید به «ارتجاع» حمله می‌کرد!

به نظر می‌رسد مسئله آقای منتظری با این پیام امام، حمله به وهابیت نیست. این موضوع دستاویزی است تا مشکل اصلی پنهان بماند و برملا نشود. واقعیت این است که نامبرده از موضع امام علیه گروه‌ها و باندهایی که خودسرانه و غیر مسئولانه، به نام اسلام فعالیت‌های سیاسی دارند، سخت آشفته و نگران است! ناخشنودی نامبرده از این پیام امام نشان می‌دهد که به اصطلاح طلبگی «ضمیر مرجع خود را پیدا کرده است»! آنجا که امام در این پیام صریحا اعلام می‌دارد:

...و چون دشمنان اسلام و غارتگران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات‌بخش اسلام است، در خطر می‌بیند، ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود، دست به ایجاد احزابی انحرافی، وابسته و گروه‌های به ظاهر منتحل به اسلام و در حقیقت مخالف با آن زده‌اند...

امام در این پیام از چهره‌ها و باندهایی که خودسرانه به تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام می‌پردازند، نیز از آن کژاندیشانی که با شعار «اسلام منهای روحانیت» در راه در هم پیچیدن اساس روحانیت تلاش و توطئه می‌کنند، بیزار می‌گردد و آنان را منحرف خوانده است. در خور توجه اینکه در پی پخش این پیام هر یک از گروه‌ها، باندها و چهره‌های ناخالص سیاسی خود را مخاطب این پیام می‌پنداشتند و از صدور آن به نحوی اظهار نگرانی و ناخشنودی می‌کردند، دست اندرکاران حسینیه ارشاد بر این باور بودند که روی سخن امام در این پیام به آنهاست! آقای منتظری و شبکه وابسته به هادی و مهدی هاشمی گمان داشتند که امام بر آنان تاخته است! «نهضت آزادی» و افراد وابسته به آن نیز این پیام را علیه خود می‌دانستند.

سازمان منافقین و دار و دسته‌های آنها نیز خود را طرف خطاب امام می‌پنداشتند لیکن

واقعیت این است که امام در این پیام، گروه یا شخص خاصی را مد نظر نداشت، بلکه نظر امام به همه گروه‌ها، جمعیت‌ها و کسانی بود که در خط ولایت و امامت حرکت نمی‌کردند و دنبال مکاتب وارداتی و انحرافی بودند. ناگفته نماند که ساواک نیز در این پندارها و گمانه‌زنی‌ها، به منظور ایجاد شکاف و اختلاف میان نیروها، نقش بسزایی داشت و در ملاقات و گفتگو با برخی از چهره‌ها و گروه‌ها به شکل تلویحی و غیر مستقیم به آنان می‌باوراند که تنها آنها طرف خطاب امام هستند، چنان که در ملاقات عبدالرضا حجازی و ازغندی با آقای منتظری به او چنین باوراندند که نظر امام به جریانی است که پشت سر کتاب شهید جاوید ایستاده‌اند و از آن دفاع می‌کنند.

آقای منتظری بر این باور است که هدف نامبردگان از تحویل پیام امام به او برای این بوده است که این پیام در میان زندانیان منتشر شود، لیکن کیست که نداند برای ساواک پخش این پیام در میان زندانیان از طریق عوامل نفوذی امکان‌پذیر بود و نیازی نبود که برای آقای منتظری ایجاد زحمت کنند! آمدن عبدالرضا حجازی به دیدار آقای منتظری به همراه ازغندی و آن مقدمه‌چینی‌ها برای این بود که به صورت تلویحی به او بباوراندند که مخاطب این پیام شخص او و دار و دسته او می‌باشند و باید بگویم که در این ترفند کامیاب هم بودند، چنان که می‌بینیم پس از گذشت سی سال از آن تاریخ هنوز آقای منتظری آن پیام را به زیان خود و جریان

**تنظیم کنندگان خاطرات وقتی
پیرامون یک سند تاریخی که حتی در
متن کتاب خاطرات نیز به چاپ
رسیده و تفسیر آن چندان پیچیده
نیست، این‌گونه بزرگ‌نمایی و
تحریف‌گری می‌کنند، آیا می‌توان باور
کرد، خاطراتی را که از زبان این و آن
و یا به عنوان مشاهدات آقای منتظری
روایت می‌کنند، بدون کم و کاست و
حذف اضافات، بیهوده‌گویی و
خودستایی بازگو کرده باشند؟!**

وابسته به خویش می‌داند و در خاطرات خود آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد. دور از واقعیت نیست اگر گفته شود کارشکنی‌ها، مشکل‌آفرینی‌ها و مخالف‌خوانی‌های آقای منتظری در سال‌های پایانی عمر امام، انتقامی بود که نامبرده - به گمان خود - از این پیام تاریخی امام می‌گرفت.

۳۲. از زبان آقای منتظری آمده است:

...آیت‌الله خمینی از همان اول اصرار داشتند که ایشان [آیت‌الله بروجردی] اگر بخواهند ما این کار [اصلاح حوزه] را انجام دهیم باید آن را بنویسند و ایشان به صورت حکمی آن را نوشت ولی بعدا وسوسه‌گران ایشان را پشیمان کردند و نوشته را پس گرفتند... آقای خمینی خیلی دنبال ایشان بود، آن وقت به دنبال پس گرفتن نوشته یک مقدار ایشان سرد شدند. بعد در جریان مرحوم نواب صفوی و فداییان اسلام هم در ذهن آیت‌الله بروجردی القا کردند که آقای خمینی محرک و مؤید فداییان اسلام است، با اینکه این‌گونه نبود... آقای حاج سید محمدصادق لواسانی... برای من نقل کردند که یک بار من خواستم بروم منزل آیت‌الله بروجردی آقای خمینی هم گفتند، من هم مدتی است نرفته‌ام، خوب است شما که می‌روی من هم به دنبال شما باشم و خیلی با ایشان قهر نباشم. آقای لواسانی گفت دوتایی رفتیم منزل آقای بروجردی، اتاق بیرونی...هیچ‌کس به ما نگفت بفرمایید بروید پیش آقای بروجردی...خلاصه ما تا مغرب نشستیم خبری نشد. آقای خمینی گفت بلند شو برویم، شما هم امروز چوب ما را خوردی. ایشان می‌گفت آقای خمینی در دالان ایستاد و گفت من دیگر پایم را دم این خانه نمی‌گذارم و شاید تا آن وقت که آقای بروجردی زنده بود، ایشان به آنجا رفت و آمد نکرد...^۱

اینکه «تا آقای بروجردی زنده بود» امام به منزل او «رفت و آمد نکرد» دور از واقعیت است. امام مرد وظیفه، رسالت و مسئولیت بود، نه اهل قهر و ناز و ملالت. امام تا واپسین روزهای

زندگی آقای بروجردی در مسائل مهم سیاسی و کشوری طرف مشورت آن مرحوم بود. هر لحظه‌ای که او به رایزنی با امام نیاز داشت، امام بی‌درنگ در نزد او حضور می‌یافت و در مسائل گوناگون سیاسی اظهار نظر می‌کرد و پیشنهاد می‌داد. چنان که در کتاب نهضت امام آمده است:

...حجت الاسلام آقای حاج سید عباس مهری نقل کردند که من در محضر آیت‌الله بروجردی بودم که نماینده‌ای از طرف دولت به حضور ایشان آمد و موافقت ایشان را با موضوعی که دولت در دست اجرا داشت، خواستار شد. آیت‌الله بروجردی فرمودند: پاسخ را بعد از مشاوره و تبادل نظر با بعضی از علما به دولت ابلاغ خواهم کرد. من به فکر افتادم که آقای بروجردی در این‌گونه امور با کدام یک از علمای قم مشورت می‌کنند؟ دیری نپایید که دیدم امام خمینی به آنجا آمدند و به اتفاق آن مرحوم به اتاق دربسته‌ای رفته و به گفتگو نشستند و ساعتی بعد آیت‌الله بروجردی نظر خویش را برای دولت فرستاد.

آیت‌الله بروجردی علاوه بر اینکه در امور مهم سیاسی با امام خمینی مشورت و تبادل نظر می‌کرد، گاهی نیز از امام دعوت به عمل می‌آورد که در گفتگوی او با مقامات دولتی... حضور یابد و به طور مستقیم از جانب ایشان با نماینده دولت و مقامات دولتی گفتگو کند. در مورد یکی از مواد قانون اساسی که رژیم می‌خواست آن را تغییر دهد و به منظور جلب موافقت آیت‌الله بروجردی دکتر اقبال را به حضور ایشان فرستاد، امام خمینی بنا به درخواست ایشان در آن نشست شرکت کرد و رسماً با دکتر اقبال صحبت و گفتگو به عمل آورد و سرانجام با لحنی تند و قاطعانه اظهار داشت که ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی‌دهیم. زیرا این‌گونه تغییر افتتاحیه‌ای در جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هر وقت، هر طور که سیاست و منافع او اقتضا کند در قانون اساسی دست ببرد...^۱

افزون بر آنچه در بالا آمد، در خاطرات منسوب به آقای منتظری در مناسبت‌های مختلف از

حضور امام در کنار آقای بروجردی سخن رفته است که نادرستی این ادعا را که امام تا آقای بروجردی زنده بود، به منزل او رفت و آمد نکرد، نشان می‌دهد:

...من کتاب‌های بهایی‌ها را به خاطر اینکه با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم... این دو کتاب را بردم خدمت آیت‌الله بروجردی، اتفاقاً آیت‌الله خمینی هم کنار آیت‌الله بروجردی نشسته بود...^۱

باید دانست که درگیری آقای منتظری با بهایی‌های نجف آباد به واپسین سال‌های زندگی آقای بروجردی (۱۳۳۶) بر می‌گردد که آن مرحوم برای ریشه‌کن کردن این ستون پنجم و جرثومه شوم با دولت درگیر شد.

نیز از زبان آقای منتظری آمده است:

...تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام. این جریان قبل از سرد شدن روابط آیت‌الله بروجردی و

امام می‌دید که جریان‌های الحادی، التقاطی و تئوریسین‌های تز استعماری «اسلام منه‌ای روحانیت» با شعار همگامی و همراهی با نهضت و گاهی با ادعای پیشتازی در مبارزه می‌کوشند که نهضت را به بیراهه بکشانند و آن روز که ملت انقلابی ایران با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های خود استعمارگران و جهان‌خواران را از ایران بیرون براند این شبکه‌های الحادی و جریان‌های مرموز التقاطی آنان را از پنجره به درون کشور خواهند کشانید و بار دیگر ایران را در زیر چکمه سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی ذبح خواهند کرد.

باید دانست که درگیری آقای منتظری با بهایی‌های نجف آباد به واپسین سال‌های زندگی آقای بروجردی (۱۳۳۶) بر می‌گردد که آن مرحوم برای ریشه‌کن کردن این ستون پنجم و جرثومه شوم با دولت درگیر شد.

نیز از زبان آقای منتظری آمده است:

...تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من

رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام. این جریان قبل از سرد شدن روابط آیت‌الله بروجردی و

آیت‌الله خمینی اتفاق افتاده بود...^۱

باید دانست که در سال‌های نخست ورود آقای بروجردی به قم آقای منتظری از طلابی بود که درس او تازه به خارج رسیده و از فضایی حوزه به شمار نمی‌آمد و در مقامی نبود که برای او در نزد آقای بروجردی تفتین کنند و اصولاً آقای بروجردی از او شناختی نداشت. آن روز که آقای منتظری به عنوان یکی از فضایی درس آقای بروجردی مطرح شد، تقریباً سال‌های واپسین دهه ۲۰ بود و از برهه سردی میان امام و آقای بروجردی زمانی طولانی می‌گذشت چون جریان سردی میان آنان به سال‌های نخستین ورود آقای بروجردی به قم بر می‌گردد. بنابراین، این خاطره منسوب به آقای منتظری نیز گواه بر این واقعیت است که امام رفت و آمد با بیت آقای بروجردی را هرگز قطع نکرد.

۳۳. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

امام در درس ایشان [آقای بروجردی] تا این اواخر شرکت می‌کرد...^۲

این ادعا نیز دروغ است. امام تنها در نخستین سال ورود آقای بروجردی به قم برای ترویج

و شناساندن آن مرحوم در حوزه درسی او شرکت می‌کرد. خود امام با دست خط خود نوشته است: «...تا آنکه مرحوم آقای بروجردی - رحمت الله - به قم آمدند، برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم...»^۳ روشن است که برای ترویج یک

هدف امام از این پیام جدا کردن
صف‌ها و دریدن ماسک‌ها و شناساندن
چهره‌های فریب‌کار و مکار بود.

نفر چند صباحی در حوزه درس او حضور می‌یابند، نه چندین دوره و بیش از یک دهه. برخی

۱. همان، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. نهضت امام، همان، ص ۲۵.

از فضیله حوزه نیز اذعان دارند که شرکت امام در درس آقای بروجردی تنها به سال‌های نخستین ورود آن مرحوم به قم بوده است.

۳۴. در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است:

...تابستان آن سال آیت‌الله بروجردی رفتند و شنوه من خدمت آقای بروجردی بودم تا یک روز آقای آمد و به آقای بروجردی گفت آقا اینها [فداییان اسلام] وقتی که رفتند تهران آیت‌الله کاشانی تشویقشان کرده و... در همین اثنا که حرف می‌زد آقای بروجردی گفت من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند، بعد رو کرد به حاج محمدحسین و گفت حاج محمدحسین آقای خمینی از مشهد یک نامه‌ای نوشته بودند، آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد. تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از آنها حمایت می‌کردند نظرشان به آقای خمینی بود، من فوری نامه نوشتم... به آقای مطهری که فریمان بود به این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسائلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکرر کرده‌اند. شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگویید...^۱

طبق این خاطره، آقای منتظری بر خلاف مقررات اسلامی و معیار عقلی و موازین اخلاقی به بزرگ‌ترین تقنین میان امام و آقای بروجردی دست زده است؛

اولاً از این گفته آقای بروجردی که «من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند» هرگز به دست نمی‌آید که منظور، امام باشد (فراموش نکنیم که آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری و آیت‌الله سید صدرالدین صدر از حامیان فداییان اسلام بودند).

ثانیاً اگر آقای بروجردی چنین ذهنیتی نسبت به امام داشت، بعید بود به نامه او پاسخ گوید و تأکید کند که «نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد».

ثالثا آنگاه که میان طرفین راه مکاتبه باز است، حتی اگر چنین دید و ذهنیتی باشد طبیعی است که به صورت عادی در مکاتبه فیما بین مطرح و رفع می‌شود و سوء تفاهم از میان می‌رود و دخالت این‌گونه‌ای می‌تواند فتنه‌آفرین باشد.

رابعا حتی اگر آقای بروجردی با صراحت چنین سخنی را بر زبان آورده بود وظیفه اسلامی اقتضا می‌کرد که آقای منتظری آن را مسکوت بگذارد و از بازگو کردن آن برای امام خودداری ورزد.

خامسا دخالت آقای منتظری و القای اینکه آقای بروجردی نسبت به امام چنین دیدی دارد (آن هم بر پایه گمان) جز فتنه‌گری، سخن‌چینی و افساد فیما بین، مفهوم دیگری ندارد و مسلمانی که به مبانی الهی، مقررات اسلامی و موازین انسانی و اخلاقی پایبند باشد، هیچ‌گاه به تفتین ناروا دست نمی‌زند و روی احتمال و گمانه‌زنی مرتکب «ظن اثم»^۱ نمی‌شود.

اینجاست که مشخص می‌شود ظاهراً مسائل و مشکلات امروز آقای منتظری مانند موضع‌گیری‌های نسنجیده و خلاف اسلامی او در برابر امام و تحریف‌گری‌های گسترده و دامنه‌دار در کتاب خاطرات و دفاع بی‌حد و مرز از باند آدمکشان و شبکه مخوف مهدی هاشمی و... تازگی نداشته و ریشه در بی‌مبالاتی‌های دیرینه گذشته دارد که شاید با شیر اندرون شده با جان به در شود. این‌گونه بی‌مبالاتی‌هاست که خود بزرگ‌بینی، خودرأیی (استبداد رأی) و نارواگویی‌ها «قول اثم» را به همراه می‌آورد و این ذهنیت را استواری می‌بخشد که هدف از تدوین کتاب خاطرات اسطوره‌سازی به قیمت تخریب دیگران می‌باشد.

۳۵. در خاطرات منسوب به آقای منتظری افزون بر تحریف تاریخ، خودستایی‌های زنده‌های

نیز به چشم می‌خورد که برخی از آن را در پی می‌آوریم:

... مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی بعد از درس اصولشان در مدرسه فیضیه

می‌رفتند در حجره‌ای می‌نشستند، آنجا هفت، هشت نفر با ایشان بودند، مرحوم امام هم بودند، یادم هست ایشان یک روز به مناسبتی خواستند از اصفهان تعریف کنند و ضمناً تعریفی هم از من کرده باشند... ایشان شروع کردند از مرحوم آیت‌الله آخوند گزی تعریف کردن و فرمودند مرحوم آخوند ملا عبدالکریم گزی هم ملا بود، هم محقق، هم عارف، هم به درد مردم می‌خورد، هم ساده زندگی می‌کرد، مرافعات مردم را حل می‌کرد، مشکلات مردم را حل می‌کرد. ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی...^۱

راستی آقای منتظری اولاً چگونه دریافت که آقای بروجردی بر آن است که «تعریفی هم از او کرده باشند»؟ ثانیاً از کجای ظاهر کلام آقای بروجردی به دست آورد که «می‌خواستند آینده او را تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی»؟! و اصولاً میان آقای منتظری که طلبه‌ای بود که تازه به درس خارج رسیده بود و هنوز هیچ موقعیت علمی کسب نکرده بود با مرحوم آخوند گزی که از علمای بزرگ به شمار می‌رفت چه

مناسبتی وجود داشت تا از ستایش نسبت به آن عالم ربانی، ستایش از آقای منتظری انتزاع شود؟ و حتی اگر فرض کنیم همه آن صفاتی را که آقای بروجردی برای آخوند گزی بر شمرد در آقای منتظری وجود داشت، آقای بروجردی که هنوز از آقای منتظری شناختی عمیق و ریشه‌ای نداشت تا دریابد همان صفات آخوند گزی در آقای منتظری نیز دیده می‌شود؟ ثالثاً مگر آقای بروجردی همانند کف‌بین‌ها و فال‌گیرها

امام در این پیام از چهره‌ها و باندهایی که خودسرانه به تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام می‌پردازند، نیز از آن کژاندیشانی که با شعار «اسلام منهای روحانیت» در راه در هم پیچیدن اساس روحانیت تلاش و توطئه می‌کنند، بیزاری جسته و آنان را منحرف خوانده است.

غیب‌گویی می‌کرد تا آینده افراد را پیش‌بینی کند؟!

راستی، چنین برداشتی از ستایش آقای بروجردی نسبت به یک عالم دینی، آیا در شأن یک انسانی که به اصطلاح پشت به دنیا کرده و در راه کسب معرفت و معنویت و آراستگی در جرگه اهل علم قرار گرفته، می‌باشد؟ آیا این تصور را ایجاد نمی‌کند که نامبرده در همان لحظه‌ای که آن ستایش‌ها را از آقای بروجردی می‌شنید در آرزوی این بود که کاش روزی از او نیز چنین ستایشی بشود و این آرزوی رویایی در طول زمان در درون او به گونه‌ای تجسم یافت که به تدریج باور کرد که ستایش آقای بروجردی از آخوند گزی در واقع ستایش از او بوده است؟!

در مورد دیگر از زبان آقای منتظری می‌خوانیم:

...درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد، این اواخر یکی از شبستان‌های مسجد امام پر

می‌شد، در حدود چهارصد نفر بودند، آن وقت چهارصد نفر خیلی بود...^۱

بر ما روشن نیست که آیا به راستی درس او در آن روز با حضور چهارصد نفر از طلاب تشکیل می‌شد یا این ادعا نیز مانند بسیاری از خاطراتی که در این کتاب آمده است، اغراق‌آمیز است. لیکن در این بخش از خاطرات، تنظیم کنندگان مطلب را به گونه‌ای تنظیم کردند که خواننده احساس می‌کند با خودنمایی و خودستایی ناشیانه و تنگ‌نظرانه‌ای روبه‌رو می‌باشد و گوینده برای اثبات بزرگی و برتری خود، جاه و جلال و عنوان، جا و مکان و تعداد شاگردان خود را به رخ می‌کشد: «چهارصد نفر خیلی بود»!!

اگر کسی به راستی از آقای منتظری هیچ‌گونه شناختی نداشته باشد و از پیشینه، خصیصه و کارکرد او نیز آگاهی و اطلاعی به دست نیاورده باشد، آیا این جمله که «درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد»، «آن وقت چهارصد نفر خیلی بود» کافی نبود که به پایه ایده و اندیشه آقای منتظری تردید کند و این پرسش برای او مطرح شود که چنین شخصی با این بینش آیا می‌تواند صلاحیت رهبری جامعه را داشته باشد؟ آیا چنین انسانی می‌تواند جای آن بنده

۱. خاطرات، ص ۱۵۲. [تکیه روی جمله‌ها از نگارنده است].

صالحی بنشینید که وقتی از او درباره تاریخ اجتهاد، شمار شاگردان، اسامی شاگردان و این‌گونه مسائل پرسش به عمل می‌آمد با لحنی پرخاش‌گرانه پاسخ می‌داد: این مسائل کودکانه را کنار بگذارید و مطالبی را مورد بررسی قرار دهید که برای خوانندگان مفید باشد؟

نگارنده هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد که امام روزی در کلاس اخلاق در نجف اشرف خطاب به شاگردان اظهار داشت:

...این علمی که شما تحصیل می‌کنید اگر برای خدا نباشد در مقابل علم و دانش دنیای امروز به قدر پیشیزی ارزش ندارد. شما مقایسه کنید میان علمی که موجب اختراع برق شده که این همه آثار بر آن مترتب است، با جناب‌عالی که «ترتب» را درست کرده‌اید، آیا این دو یکسان است؟ علم و دانش شما وقتی ارزش دارد که برای خدا باشد و شما را به خدا نزدیک کند.

نیز در بحث اخلاقی آورده است:

...اگر تحصیلات شما «العیاذ بالله» برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانیه، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال اندوخته‌اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است. این اصطلاحات هر چه زیاده‌تر شود اگر با تهذیب و تقوا همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. دانستن این اصطلاحات به تنهایی اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توأم نباشد وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه شدند، بسیاری را گمراه کردند.

این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوا و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته شود، کبر و نخوت در دایره نفس، بیشتر توسعه می‌یابد و عالم تیره‌بختی که باد نخوت بر او چیره شده است نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان

برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد...^۱

تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری روش مناسبی را برای معرفی او انتخاب نکردند. این روش پیش از آنکه بیانگر یک عالم ربانی خودساخته و مردم دوست باشد معرف یک شخصیت خود بزرگ‌بین مغرور است که برای نشان دادن بزرگی خود حتی حاضر نیست از محاسبه تعداد طلاب حاضر در درس خود نیز بگذرد؛ آیا بهتر نیست جملات زیر و ده‌ها جمله دیگر در این خاطرات دوباره خوانده شده و روی آن اندیشه شود؟

ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند

گزی...

...ایشان در این اواخر برای من احترام قائل بود و مرا با سواد می‌دانست.^۲

دور از واقعیت نیست اگر گفته شود کارشکنی‌ها، مشکل‌آفرینی‌ها و مخالف‌خوانی‌های آقای منتظری در سال‌های پایانی عمر امام، انتقامی بود که نامبرده - به گمان خود - از این پیام تاریخی امام می‌گرفت.

...ایشان هم پیش افراد گاهی از نوشته‌های من تعریف می‌کرد...^۳
...آقای بروجردی پیش آنها خیلی از من تعریف کرده بود که ایشان چنین و چنان است...^۴
[آقای کاشانی] گفت...ایشان یک بچه طلبه نیست، یکی از مجتهدین است...^۵
س: عبارات مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن جلسه در ارتباط با شما چه بود؟

۱. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، از سخنان آموزنده و سازنده امام خمینی، گردآوری و مقدمه از این نگارنده، چاپ

نجف، تاریخ چاپ: ذی‌حجه ۱۳۹۲ ق (۱۳۵۱ش)، ص ۳۸.

۲. خاطرات، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. همان، ص ۱۷۱.

۵. همان، ص ۱۵۲.

ج: گفتند: شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد

می‌باشند...^۱

راستی کدام عبارت از آقای کاشانی است؟ «ایشان یک بچه طلبه نیست، یکی از مجتهدین است»؟ یا «شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد می‌باشد»؟ یا هیچ‌کدام؟

کدامیک از عالمان اهل دل را در طول تاریخ سراغ دارید که پیرامون خود این همه داد سخن داده یا به مریدان خود اجازه داده باشد که درباره او زندگینامه‌ای را تنظیم کنند که از این زندگینامه بوی استبداد، خود بزرگ‌بینی و تحقیر اهل علم به مشام آید؟!

خدا رحمت کند مرحوم سید اسدالله رسا یکی از روزنامه‌نگاران مبارز علیه استبداد رضاخانی را که وقتی رضاخان به او پیشنهاد سکوت در مقابل خطاهای دولت و همکاری با دستگاه استبداد را می‌دهد، می‌نویسد:

من اتاق نیمه فرش سید حسن مدرس را به سالن‌های مجلل کاخ‌های اشرافی ظالمان و دیکتاتورها ترجیح می‌دادم... باید افتخار کنم که قلم من خریدنی نیست، با پول عوض نمی‌شود. فقط حقیقت را می‌شناسد. من در قسمت اعظم عمرم گرچه در رنج و سختی بودم اما این سعادت را داشته‌ام دیون خود را به ملت و مملکت و دین و وطن ادا کرده عقیده فروشی نکنم... صندلی‌ها هر چه قرص و محکم باشند می‌لرزند و می‌شکنند و می‌افتند و به صاحب خود آخر ناچار بی‌وفایی می‌کنند. اما دست و بازوی ملت اگر امر اجانب را بر اوامر او ترجیح ندهید اگر به آزادی و حریت او احترام بگذارید، البته شما را و نام شما را و شخصیت شما را حفظ و نگاهداری خواهد کرد چنان که نسبت به همه بزرگان و خدمتگزاران خود کرده است و می‌کند.

همه آنهایی که تاب دیدن اثر جاودانی امام خمینی(ره) در قلوب این ملت را نداشته و با روش‌های مختلف تلاش می‌کنند حقیقت این عشق الهی را با تحریف و دروغ در دل این ملت و

در قلب هزاران مظلوم ستم کشیده جهان خاموش سازند، می‌دانند که ره به بیراهه می‌برند. امام به مردم و آزادی مردم و دین و اعتقادات مردم احترام گذاشت و کسی که با مردم چنین معامله‌ای داشته باشد نام او، یاد او و شخصیت او جاودانه است و هیچ خاطره یا خاطراتی یا نگارش تاریخی یا تحلیل سیاسی حتی با استفاده از ناجوانمردانه‌ترین ابزار تحریف و تخریب نیز نمی‌تواند یاد و نام و مرام او را از دل مردم پاک کند و راه او را بی‌رهرو سازد. خداپاوران از خودرسته ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی دارند که خودپرستان و کوتاه‌نظران از آن بی‌خبرند و توان درک آن را ندارند.

تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی

قتل الخراصون الذین هم فی غمراهم ساهون
صدق الله العلی‌ العظیم